

قیمومت شخص حقوقی و «قانون واگذاری قیمومت محجوران تحت پوشش سازمان بهزیستی کشور به سازمان مذکور»

چکیده: واگذاری قیمومت محجورین فاقد ولی خاص به اشخاص حقوقی که مجهز به وسایل و امکانات کافی برای سرپرستی محجورین باشند، مانند سازمان بهزیستی کشور، هم از لحاظ مصلحت محجورین و هم از نظر موازین حقوقی قابل توجیه است و می‌توان آن را از پاره‌ای مواد قانونی، از جمله ماده ۱۲۴۷ قانون مدنی (راجع به انتخاب اشخاص یا هیئت یا مؤسسه به عنوان ناظر) و بند ۶ ماده ۲ قانون عملیات بانکی بدون ربا (راجع به قبول وکالت یا وصایت از سوی بانکها) استنباط کرد، هر چند که در مقررات ایران به این امر تصریح نشده است. «قانون واگذاری قیمومت محجوران تحت پوشش سازمان بهزیستی کشور به سازمان مذکور تا زمان تعیین قیم توسط دادگاه» مصوب ۱۳۷۶، برخلاف آنچه از عنوان قانون برمی‌آید، واگذاری قیمومت موقت به مدیران کل و رؤسای ادارات بهزیستی محل را پیش‌بینی کرده و از قیمومت سازمان مذکور به عنوان شخص حقوقی سخنی نگفته است. از آنجا که واگذاری قیمومت به این‌گونه اشخاص طبیعی بر طبق قوانین قبلی هم مجاز بوده قانون جدید قاعده تازه‌ای در این خصوص نیاورده است. به علاوه، قانون مزبور قیمومت موقت اشخاص طبیعی یاد شده را به «موارد ضروری» محدود کرده و تشخیص ضرورت را به عهده سازمان بهزیستی گذارده که قابل ایراد است.

مقدمه

پوشش سازمان بهزیستی کشور به سازمان مذکور تا زمان تعیین قیم توسط دادگاه صالح» که مشتمل بر ماده واحده و یک تبصره است به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است. کارهای مقدماتی قانون و مذاکرات مجلس حاکی از آن است که شورای نگهبان متن نخستین قانون را نپذیرفته و مجلس جهت تأمین نظر شورای نگهبان متن نخستین را اصلاح کرده و سرانجام متن اصلاح شده به تأیید شورای نگهبان رسیده و جهت اجرا ابلاغ و در شماره ۱۳۷۳۸ روزنامه رسمی مورخ ۱۵/۵/۷۶ منتشر گردیده است. متن ماده واحده مصوب به شرح زیر است:

«ماده واحده - در کلیه مواردی که سازمان بهزیستی کشور متکفل امور فرد محجوری می‌گردد که محتاج نصب قیم باشد، مکلف است جهت نصب قیم موضوع را به مراجع قضائی مربوطه اعلام نماید. تا زمانی که دادگاه فرد معینی را به عنوان قیم نصب نکرده، در موارد ضروری، رئیس دادگستری محل می‌تواند رئیس سازمان بهزیستی کشور و مدیران کل و رؤسای ادارات بهزیستی محل را با حق توکیل به غیر موقتاً به عنوان نماینده قانونی محجورین با اختیارات و مسئولیتهای قانونی قیم منصوب نماید. تشخیص ضرورت به عهده سازمان مذکور می‌باشد.»

تبصره - تهیه و تصویب آیین‌نامه اجرایی این قانون ظرف سه ماه از تاریخ تصویب این قانون برعهده وزارت دادگستری و وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی می‌باشد.» (۱)

۲. مسأله مهمی که در ارتباط با این قانون مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان شخص حقوقی را به عنوان قیم تعیین کرد و ظاهراً همین مسأله مورد توجه تهیه‌کنندگان لایحه بوده؛ لیکن در متن مصوب به قیمومت شخص حقوقی اشاره نشده و فقط از قیمومت رئیس سازمان و برخی از مسئولان آن سخن به میان آمده است.

ما در این مقاله نخست به ذکر نکاتی درباره قانون می‌پردازیم؛ سپس واگذاری قیمومت به شخص حقوقی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سرانجام، در نتیجه‌گیری بحث، به حقوق فرانسه در این زمینه اشاره می‌کنیم.

محجوری باشد که به نصب قیم نیاز دارد. محجور در حقوق ایران به کسی گفته می‌شود که فاقد اهلیت استیفاء است و ممنوع است از اینکه امور خویش را شخصاً اداره کند و اعمال حقوقی انجام دهد. محجور مشتمل بر صغیر، سفیه و مجنون است. (۲) صغیر کسی است که به سن بلوغ نرسیده باشد و سن بلوغ برابر تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی در دختر ۹ سال تمام قمری و در پسر ۱۵ سال تمام قمری است. سفیه یا غیررشید به کسی گفته می‌شود که فاقد رشد، یعنی توانایی اداره اموال خود به طور عاقلانه است. کسی که به سن بلوغ رسیده ولی توانایی اداره اموال خود را ندارد، چنانکه معمولاً در معاملات خود گول می‌خورد یا اموال خود را در راههای غیرعقلایی صرف می‌کند، سفیه به شمار می‌آید و هنگامی از حجر خارج می‌شود که رشد او احراز گردد. با اینکه در قانون مدنی سن ۱۸ سال تمام شمسی به عنوان اماره رشد حذف شده است، در عمل این سن را اماره رشد می‌دانند و رسیدن به این سن را موجب خروج از حجر تلقی می‌کنند، مگر اینکه جنون یا عدم رشد شخص به اثبات برسد. (۳) اما مجنون از نظر حقوق مدنی کسی است که فاقد قوه درک و عقل و مبتلا به اختلال قوای دماغی است و بدین جهت اعمال حقوقی او باطل و کابو لم یکن است (مواد ۱۲۱۱ و ۱۲۱۳ قانون مدنی).

۴. از آنجا که محجور به علت نقص یا اختلال قوای دماغی از اداره امور خود عاجز است و نیاز به حمایت دارد، قانونگذار ایران نهادهایی برای حمایت از محجورین مقرر داشته است. صرف نظر از حضانت که برای نگاهداری محجور (صغیر و مجنون) پیش‌بینی شده است، نهادهای ولایت قهری، وصایت و قیمومت برای اداره امور مالی و غیرمالی محجورین مقرر گردیده است. ولایت قهری ویژه پدر و جد پدری است (ماده ۱۱۸۰ ق.م.ا). وصایت سمتی است که به وسیله پدر یا جدپدری، بعد از فوت دیگری، به شخصی جهت مواظبت شخص و اداره اموال مولی علیه واگذار می‌گردد. این شخص وصی نامیده می‌شود. ولی قهری و وصی منصوب از طرف او، ولی خاص نام دارند (ماده ۱۱۹۴ ق.م.ا). اما قیمومت سمتی است که در صورت نبود ولی خاص، از طرف دادگاه، به

۱) برای صغاری که ولی خاص ندارند؛

۲) برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها بوده و ولی خاص نداشته باشند؛

۳) برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها نباشد».

با توجه به این ماده باید گفت مقصود ماده واحده از محجوری که «محتاج به نصب قیم باشد» محجوری است که ولی خاص، اعم از پدر یا جد پدری یا وصی منصوب از سوی یکی از آنان، نداشته باشد.

۵. برابر ماده واحده هرگاه سازمان بهزیستی کشور متکفل امور چنین محجوری باشد «مکلف است جهت نصب قیم موضوع را به مراجع قضائی اطلاع دهد». این قاعده هماهنگ با مقرراتی است که در قانون مدنی راجع به تشریفات نصب قیم آمده است. قانون مدنی هر یک از ابرین و خویشان دیگری که با شخص محتاج به قیم در یک جا زندگی می‌کنند و همسر این شخص را مکلف می‌کند که مراتب را به دادستان جهت نصب قیم اطلاع دهند. همچنین دادستان را مکلف می‌کند که پس از آگاهی از وجود شخص نیازمند به قیم به دادگاه رجوع و شخص یا اشخاصی را که برای قیمومت مناسب می‌داند معرفی کند (مواد ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۲ ق.م.ا). به علاوه قانون امور حسبی (مواد ۵۵ و ۵۶) مأمورین شهرداری، اداره ثبت احوال، دهبان و بخشدار و هر یک از دادگاهها را نیز مکلف کرده که وجود محجور نیازمند به قیم را به دادستان اطلاع دهند. قانون جدید، سازمان بهزیستی را هم به این لیست افزوده است. حال بینیم مقصود از مراجع قضائی در ماده واحده چیست. به نظر می‌رسد مراجع قضائی هم شامل رئیس دادگستری شهرستان است که برابر تبصره ماده ۱۲ قانون دادگاههای عمومی و انقلاب در امور حسبی جایگزین دادستان شده است^۱ و هم دادگاه عمومی اقامتگاه محجور را دربرمی‌گیرد. مراجعه به هر یک از این دو مرجع از نظر اجرای قانون کافی است. بدیهی

است که اگر سازمان بهزیستی به رئیس دادگستری شهرستان مراجعه کند، او باید به عنوان جانشین دادستان جهت نصب قیم به دادگاه رجوع نماید و مرجع صالح جهت نصب قیم دادگاه عمومی اقامتگاه محجور است.

۶. ماده واحده به دنبال قاعده فوق، مقرر داشته است: «تا زمانی که دادگاه فرد معینی را به عنوان قیم نصب نکرده، در موارد ضروری، رئیس دادگستری محل می تواند رئیس سازمان بهزیستی کشور و مدیران کل و رؤسای ادارات بهزیستی محل را با حق توکیل به غیر موقتاً به عنوان نماینده قانونی محجورین با اختیارات و مسئولیتهای قانونی قیم منصوب نماید. تشخیص ضرورت به عهده سازمان مذکور می باشد.»

در این عبارت چند قاعده به شرح زیر دیده می شود:

- رئیس دادگستری محل می تواند رئیس سازمان بهزیستی یا یکی از مدیران کل یا رؤسای ادارات آن را برای اداره امور محجور تعیین کند.

- سمت این شخص موقت است، یعنی تا زمانی است که دادگاه نصب قیم نکرده است.

- این شخص نماینده قانونی محجور و دارای اختیارات و مسئولیتهای قانونی قیم است. بنابراین می توان او را قیم موقت نامید.

- این شخص دارای حق توکیل غیر است، یعنی می تواند شخص دیگری را به عنوان وکیل خود جهت اداره امور محجور تعیین کند.

- تعیین چنین شخصی به عنوان قیم موقت منحصر به موارد ضروری است.

- تشخیص ضرورت به عهده سازمان بهزیستی است.

۷. حال باید دید که نوآوری قانون در این زمینه تا چه اندازه است و آیا نیازی به وضع چنین مقرراتی بوده است یا نه.

ماده ۱۲۲۴ ق.م. مقرر می دارد: «حفظ و نظارت در اموال صغار و مجانین و اشخاص غیررشید، مادام که برای آنها قیم تعیین نشده، به عهده مدعی العموم خواهد بود...». شکی نیست که دادستان (و امروزه رئیس دادگستری شهرستان) می تواند شخصی را به

موجب ماده ۱۲۲۴ ق.م.، تا وقتی که برای صغیر قیم تعیین نشده، وظیفه دادستان نظارت در مال صغیر است، بنابراین اقدام کسی در این مورد به نمایندگی از طرف دادستان بی اشکال خواهد بود». (۴) از آنجا که حمایت از صغیر و مجنون شامل امور غیرمالی و به تعبیر قانون مدنی (ماده ۱۲۳۵) مواظبت شخص مولی علیه نیز می‌گردد و وظیفه قیم این امور را هم دربرمی‌گیرد، باید گفت از نظر وظیفه‌ای که ماده ۱۲۲۴ برعهده دادستان گذارده است خصوصیتی در امور مالی نیست و دادستان باید برای مواظبت شخص محجور و اداره امور غیرمالی او قبل از نصب قیم نیز اقدام لازم انجام دهد.

افزون بر ماده ۱۲۲۴ قانون مدنی، ماده ۶۴ قانون امور حسبی نصب امین موقت قبل از تعیین قیم برای محجور را پیش‌بینی کرده است. البته نصب امین موقت برعهده دادگاه است و وظیفه او برابر همان ماده، حفظ اموال محجور و تصرفاتی است که ضرورت دارد.

۸. بنابراین به نظر می‌رسد که اخذ تدابیر موقت جهت حمایت از محجور به وسیله دادستان (امروزه رئیس دادگستری شهرستان و اداره سرپرستی که زیر نظر او انجام وظیفه می‌کند) و دادگاه قبل از نصب قیم بر اساس مقررات قانون مدنی و قانون امور حسبی هم امکان‌پذیر بلکه لازم بوده و حتی تعیین یکی از رؤسای سازمان بهزیستی به عنوان نماینده قانونی موقت محجور برای انجام اعمال حقوقی ضروری از طرف او مجوز قانونی داشته و نیازی به وضع قانون جدید در این خصوص نبوده است. تنها نوآوری که در ماده واحده دیده می‌شود محدودکردن اعمال آن به «موارد ضروری» است که اختیار رئیس دادگستری شهرستان را محدود می‌کند و معلوم نیست به سود محجور باشد. آنچه در امور محجورین اهمیت دارد و تصمیم مراجع قضائی را اقتضا می‌کند مصلحت محجور است نه ضرورت که مرحله‌ای بالاتر از مصلحت است. وانگهی واگذاری تشخیص ضرورت به سازمان بهزیستی که خود متقاضی قیمومت موقت بر محجور است برخلاف اصول حقوقی و مصلحت اجتماعی است. اگر اعطای قیمومت موقت به مسئولان سازمان بهزیستی باید به موارد ضرورت محدود گردد، تشخیص

۹. نکته دیگری که ذکر آن لازم می‌نماید آن است که عنوان قانون جدید با متن آن هماهنگی ندارد. عنوان قانون از واگذاری قیمومت موقت به سازمان بهزیستی که یک شخص حقوقی است حکایت می‌کند، حال آنکه در متن قانون واگذاری قیمومت به «رئیس سازمان بهزیستی کشور و مدیران کل و رؤسای ادارات بهزیستی محل» که اشخاص طبیعی هستند پیش‌بینی شده است. ظاهراً نظر تهیه‌کنندگان قانون بر واگذاری قیمومت به شخص حقوقی بوده ولی مجلس یا شورای نگهبان آن را نپذیرفته و از اینرو در متن نهایی قانون واگذاری قیمومت به اشخاص طبیعی یاد شده تجویز گردیده، بدون توجه به اینکه عنوان قانون با قاعده پذیرفته شده در متن هماهنگی ندارد.

به هر حال مسأله علمی قابل بحث که گستره آن از قانون مذکور فراتر است این است که آیا شخص حقوقی را می‌توان به سمت قیم تعیین کرد یا نه. اینک این مسأله را مورد بحث قرار می‌دهیم.

ب. تعیین شخص حقوقی به سمت قیم

۱۰. این مسأله در نوشته‌های حقوقی به ندرت مورد بحث و بررسی واقع شده است. (۵) ممکن است گفته شود در قانون مدنی و قوانین دیگر و در فقه اسلامی از قیمومت اشخاص حقوقی سخن به میان نیامده و قیمومت از اوصافی است که ویژه اشخاص طبیعی است. بنابراین شخص حقوقی را نمی‌توان به سمت قیم تعیین کرد. لیکن این نظر با توجه به دلایل زیر قابل ایراد است:

۱۱. عدم تصریح به قیمومت اشخاص حقوقی در قانون مدنی و قوانین دیگر دلیل بر منع آن نیست. هیچ قانونگذاری نمی‌تواند همه مسائل را پیش‌بینی کند و برای همه مسائل مورد نیاز قواعدی مقرر دارد، بویژه از آن‌رو که جامعه همواره در حال تحول است و نیازهای اجتماعی متغیرند. پس قانون مدون منبع منحصر به فرد حقوق نیست و مواردی پیش می‌آید که قانون نسبت به آنها ساکت است و در این موارد حقوقدان باید با مراجعه به دیگر منابع حقوق، خصوصاً فقه اسلامی، و با استفاده از روح قانون و اصول

گرفت و بناچار باید به منابع دیگر رجوع کرد.

۱۲. برابر ماده ۵۸۸ قانون تجارت: «شخص حقوقی می‌تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است، مگر حقوق و وظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارای آن باشد، مانند ابوت و بُنوت و امثال ذلک». بنابراین، اصل، تمتع شخص حقوقی از کلیه حقوق شخص طبیعی و برابری آن دو در حقوق و تکالیف است؛ و قیمومت از حقوق و تکالیفی نیست که برحسب طبیعت ویژه افراد انسان باشد، چه شخص حقوقی در حدود اساسنامه و مقررات حاکم بر آن می‌تواند وظایف مربوط به قیمومت را که عبارت از مواظبت شخص و اداره اموال محجور است انجام دهد. بدیهی است که اعمال شخص حقوقی از طریق مدیران و نمایندگان او انجام خواهد شد؛ و شخص حقوقی به وسیله آنان وظایف خود را در جهت حمایت از محجور ایفا خواهد کرد.

۱۳. در تأیید این نظر می‌توان به ملاک ماده ۱۲۴۷ قانون مدنی استناد کرد. برابر این ماده، «مدعی العموم می‌تواند اعمال نظارت در امور مولی علیه را کلاً یا بعضاً به اشخاص موثق یا هیئت یا مؤسسه واگذار نماید...». وقتی که واگذاری نظارت به شخص حقوقی مجاز باشد، تعیین شخص حقوقی به سمت قیم هم نباید اشکالی داشته باشد.

۱۴. در مقررات ایران قبول وکالت و وصایت از سوی اشخاص حقوقی پذیرفته شده (۶) و قیمومت نوعی نمایندگی همانند وکالت و وصایت است. ماده ۴۹ آئین‌نامه اجرائی قانون تشکیلات و اختیارات سازمان حج و اوقاف و امور خیریه مصوب ۱۳۶۵ مقرر می‌دارد: «ادارات حج و اوقاف و امور خیریه می‌توانند در امور خیریه و موقوفات، از اشخاص حقیقی و حقوقی قبول وصایت، نیابت، وکالت و تولیت نموده و صدقات جاریه و نذرهای آنان را برابر نیابت مربوطه عمل نمایند». در قانون عملیات بانکی بدون ربا مصوب ۱۳۶۱ نیز «انجام خدمات وکالت و وصایت برطبق قانون و مقررات» به عنوان یکی از وظایف نظام بانکی ذکر شده است (بند ۱۶ ماده ۲) و از آن برمی‌آید که شخص حقوقی می‌تواند وکیل یا وصی باشد. از باب وحدت ملاک می‌توان این قاعده را به

هیچ شخص طبیعی شایسته، قیمومت را نمی‌پذیرد. این سمت یک وظیفه قانونی خانوادگی یا اجتماعی به شمار نمی‌آید تا بتوان افراد را به آن مجبور کرد. وانگهی اجبار افراد به پذیرش قیمومت در حالی که مایل به قبول آن نیستند به سود محجور نیست و مفید فایده نخواهد بود. در این صورت شایسته است قیمومت به مؤسسات خیریه‌ای که شایستگی و آمادگی برای سرپرستی و اداره امور محجورین دارند واگذار گردد. این مؤسسات که معمولاً از شخصیت حقوقی برخوردارند ممکن است خصوصی یا دولتی باشند. سازمان بهزیستی کشور یکی از مؤسسات دولتی ذیصلاح برای این‌گونه کارهاست که امکانات و نیروهای خوب و کارآمدی در اختیار دارد و می‌تواند به وسیله آنان اداره امور محجورین را به‌گونه‌ای شایسته به عهده بگیرد. با قبول قیمومت شخص حقوقی، اداره امور محجور به این شخص واگذار می‌شود که از طریق مسئولان و مأموران خود وظایف قیم را انجام می‌دهد و تغییر مسئولان و کارمندان آن تأثیری در وظایف و مسئولیتهای شخص حقوقی ندارد و با این دگرگونی سمت قیمومت برای شخص حقوقی باقی می‌ماند و نیازی به تصمیم جدید از سوی دادگاه نیست. بدین‌سان حمایت از محجور از ثبات و دوام بیشتری برخوردار خواهد بود، در حالی که اگر قیمومت موقت یا دائم به یکی از رؤسا یا مسئولان شخص حقوقی واگذار گردد - چنانکه قانون جدید پیش‌بینی کرده است - با تغییر شخص مسئول قیمومت دچار وقفه می‌شود و علی‌الاصول باید برای تعیین قیم جدید به دادگاه یا رئیس دادگستری شهرستان رجوع کرد که خود مشکلاتی در پی خواهد داشت.

ج. نتیجه و مقایسه

۱۶. با توجه به مطالب فوق، چند نکته به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان ذکر کرد: اولاً، قانون واگذاری قیمومت محجوران تحت پوشش سازمان بهزیستی کشور به سازمان مذکور... که تعیین رئیس سازمان و مدیران کل و رؤسای ادارات بهزیستی محل را به عنوان قیم موقت با حق توکیل غیرپیش‌بینی کرده است نوآوری قابل توجهی ندارد،

امین موقت از سوی دادگاه، برای حفظ اموال و تصرفات ضروری نیز مجاز بوده است. تنها قاعده تازه‌ای که در قانون اخیر دیده می‌شود محدود کردن قیمومت موقت مسئولان سازمان بهزیستی به موارد ضرورت است که معلوم نیست از لحاظ مصلحت محجور قابل توجیه باشد و به هر حال واگذار کردن تشخیص ضرورت به سازمان بهزیستی که خود متقاضی قیمومت است موجه به نظر نمی‌رسد. این تشخیص علی‌الاصول باید با دادگاه باشد نه سازمان درخواست کننده.

ثانیاً، با اینکه نظر نویسندگان قانون، با توجه به عنوان آن، ظاهراً واگذاری سمت قیمومت به سازمان به عنوان شخص حقوقی بوده، در متن مصوب مجلس شورای اسلامی این منظور تأمین نشده است؛ در حالی که شایسته است چنین اختیاری برای مراجع قضائی وجود داشته باشد، زیرا چه بسا مصلحت محجور اقتضا می‌کند که قیمومت او به نهادی که دارای ثبات و امکانات و تجهیزات و نیروهای کافی و مناسب برای اداره امور محجورین به گونه‌ای شایسته است واگذار گردد. نه تنها هیچ منع قانونی در این خصوص وجود ندارد، بلکه دلایل موجهی بر جواز نصب شخص حقوقی به سمت قیم در حقوق کنونی ایران می‌توان ارائه کرد. با وجود این، برای اینکه هیچ‌گونه شک و تردیدی در این زمینه وجود نداشته باشد، بجاست قانونگذار به چنین قاعده‌ای تصریح کند. تهیه قانون جدید و طرح و بررسی آن در مجلس فرصتی برای تصریح به قاعده یادشده پیش آورده بود که متأسفانه از آن چنانکه باید استفاده نشد.

۱۷. در خاتمه بی‌مناسبت نیست اشاره‌ای به حقوق فرانسه در این زمینه داشته باشیم. در حقوق فرانسه، هرگاه محجور، اعم از صغیر یا مجنون، ولی یا قیمی از اعضای خانواده نداشته باشد، قیمومت به دولت واگذار می‌گردد و برخی از سازمانهای دولتی که شخصیت حقوقی دارند سرپرستی و اداره امور محجور را به عهده می‌گیرند. ماده ۴۳۳ قانون مدنی فرانسه اصلاحی ۱۹۸۹ مقرر می‌دارد: «اگر قیمومت بدون متصدی باشد، قاضی قیمومت آن را در مورد کبیر به دولت و در مورد صغیر، به مؤسسه کمک اجتماعی به اطفال واگذار می‌کند». برابر یک رأی صادر از شعبه اول مدنی دیوان تمیز فرانسه

فرانسه «شخصی را که قرابت نسبی یا سببی با پدر و مادر صغیر ندارد نمی‌توان مجبور به قبول قیمومت کرد». اما دولت یا نماینده او هنگامی که قیمومت از سوی دادگاه به او محول می‌گردد نمی‌تواند به ماده ۴۳۲ استناد نماید، هرچند که می‌تواند از تصمیم دادگاه مبنی بر بلامتصدی بودن قیمومت و واگذاری آن به دولت یا یک مؤسسه دولتی شکایت کند (شعبه اول مدنی، رأی مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۸۵). (۷)

۱۸. در اجرای ماده ۴۳۳ قانون مدنی فرانسه تصویب‌نامه مورخ ۱۷ ژوئن ۱۹۸۸ (۸) جهت سازمان‌دهی قیمومت و مددکاری دولت صادر شده است. به موجب این تصویب‌نامه هنگامی که قیمومت به دولت واگذار می‌شود ممکن است اشخاص متفاوتی برای قیمومت بر شخص و قیمومت بر اموال تعیین گردند که به نمایندگی از دولت امور شخصی و مالی محجور را اداره نمایند. نمایندگی دولت در این موارد ممکن است به استاندار، مدیر سازمان عمومی تربیت یا درمان محل سکونت طفل و سردفتر محل واگذار گردد. بعلاوه ماده ۸ تصویب‌نامه اصلاحی ۱۷ ژوئن ۱۹۸۸ مقرر داشته است که «دادستان باید در حوزه هر قاضی قیمومت، پس از کسب‌نظر استاندار، صورتی از اشخاص طبیعی یا حقوقی ذیصلاح که نمایندگی دولت در امر قیمومت را می‌پذیرند تهیه کند. این لیست باید برای قیمومت بر شخص، قیمومت بر اموال، قیمومت صغار و قیمومت اشخاص کبیر محجور جداگانه تنظیم گردد».

از آنچه گفته شد به وضوح برمی‌آید که واگذاری قیمومت به اشخاص حقوقی در فرانسه پذیرفته شده و این امر سابقه دیرینه در آن کشور دارد و ظاهراً هیچگاه مورد اختلاف نبوده است. (۹)

یادداشتها

۱. ضمیمه روزنامه رسمی، شماره ۶۵۳، ص ۴۲۷.
۲. برای بحث تفصیلی راجع به محجورین، رک. به: سیدحسین صفائی و سیدمرتضی قاسم‌زاده، حقوق مدنی، اشخاص و محجورین، انتشارات «سمت»، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ش ۱۷۴ به بعد، ص

۵. برای بحث مختصر راجع به موضوع، ر.ک.: صفائی و قاسم‌زاده، حقوق مدنی، اشخاص و محجورین، ش ۲۷۹، ص ۲۴۳.
۶. برای بحث تفصیلی از وصایت شخص حقوقی، ر.ک.: محمدجواد صفار، شخصیت حقوقی، تهران ۱۳۷۳، ص ۳۷۹ به بعد.
۷. رجوع شود به قانون مدنی فرانسه (Code civil, Dalloz, 1991 - 92)، خلاصه آراء مذکور در ذیل ماده ۴۳۳، ص ۳۳۱.
۸. همان، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.
۹. قیمومت دولت بر اطفال بی سرپرست حتی در کتب قدیمی حقوق مدنی فرانسه مطرح شده است. برای نمونه ر.ک. به:

AUBRY et RAU, Droit civil français, 7e éd. par ESMEIN et A. PONSARD, T.I, Paris 1964, no 409, p. 695; H.L.J. MAZEAUD, Leçons de droit civil, T. Ier, Paris 1963, Mise à jour 1965, nos 1186 et s. , p. 1159 et s.